

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۰۸۹۱
۱۳۲۲

۱۶۷۱-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب مصباح المصیبه فی قصص ائمه اطهار

شماره ثبت کتاب

مؤلف محمد جعفر بن سلطان احمد تبریزی

موضوع

بازرسی شد

۷۸۹۸۷

۱۳۵۷۸

۱۱۶-۵

۱۳۵۷۵

بازدید شد
۱۳۸۵

خطی، فهرست شده
۱۳۵۷۵

مصطفی و قره العین مراد بر زبان و ابوالفضل العقیل و العیسی و عیسی بن ماریه که کمال الهی
 و است باطنی ظاهر از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 از جبرائیل بود باطنی از اولاد ابراهیم علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 مبارک جبرائیل و جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 بدیه جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 آنکه که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 بکار عیسی از او که خلیفه
 فرستاده از او که خلیفه
 قیامت اند و بکار عیسی از او که خلیفه
 مراد که بر او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 تیریزه و تیریزه از او که خلیفه
 چه عیسی از او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه

یقین اگر چه

است بر کف عیسی از او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 تیریزه و تیریزه از او که خلیفه
 چه عیسی از او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه

بدیه جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 آنکه که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 بکار عیسی از او که خلیفه
 فرستاده از او که خلیفه
 قیامت اند و بکار عیسی از او که خلیفه
 مراد که بر او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 تیریزه و تیریزه از او که خلیفه
 چه عیسی از او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه

است بر کف عیسی از او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 تیریزه و تیریزه از او که خلیفه
 چه عیسی از او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه

است بر کف عیسی از او که خلیفه
 در کمال که کشف از هر از طایفه انجیلی از اولاد جبرائیل علیه السلام و منزه بر کف عیسی از او که خلیفه
 تیریزه و تیریزه از او که خلیفه
 چه عیسی از او که خلیفه
 بفرق با او که خلیفه

1000

[illegible]

25

1850/17

1838

[illegible][illegible]

خدمت فرمود پس تو سر بر سر سوزان من گفت نه گفت پس دور از من نشین
 که ترا جزو خدمت احاطه نکند نه تو را پس با طاعت تو را به جنت چه چیز احاطت
 اسو کلام و احسان گفت نه و این گوید پس هرگز یکجا نباشد بخت خداوند که
 در پیش این مرد پیش این اندیشه بخت نبوی بیدم خدمت باطل کند نه آنکه کسیکه در آن کلام
 نرسد و خدا او را و احسان طاعت نکرده باشد بخت کفایت او در امور و درین طاعت خود
 بخت خود را بخت بخت که اینها خود را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 در قیامت حضور و غیبت در انوارت غلبت تازه و بسیار بود و در پیش خدمت
 او در قیامت غیبت و در انوارت غلبت تازه و بسیار بود و در پیش خدمت
 پس بعد از آنکه خبر از ای را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 فرمود: ای این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 اسامی از این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 هر یک از سر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 که بر این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 و جز در این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 من گفت پس بعد از آنکه خبر از ای را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 من گفت آنگاه که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 از این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 شد آنست و در این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

در این در این کلام و در آن که گفت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 زیرا که جمال و جود بسیار دارد و در کمال انوار و صفات علم و کرامت و در کمال
 اختلاف دارد و هر یک از جنت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 میتوانم که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 گفت خدا در این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 سر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 با صلاح او کرد و حق باطل را بر سر بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 من گفت این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 او را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 گفت این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 عذر مرا قطع کرد و آنگاه بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 دم که بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 گفت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 ایان از در و در بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بر سر و حکام و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 افزون بر این بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

[illegible]

و در هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 که چه چیز بخواند از آنکه جنت پس از آن بزرگواران که از جنت جاگرفت
 شدند و جوار بخشیدند بعد از آن اما همین عرض کند باذن تو از سید بزرگوار
 یا ابراهیم و باذن تو از سید بزرگوار یا ابراهیم و باذن تو
 در هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 بهشت که کلامی که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 جز آنکه خواست را بخواند از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 که از طبع نه بخواند از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 بعد از آن فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 سید بزرگوار و در هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 بنویسد و خواسته عالم و فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 که این از جانب پروردگار است و از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 خواسته فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 عالم و فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 بعد از آن بزرگواران بر نیاید و از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 بهر که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 دیگر فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل

در هر مرتبه

در هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 در هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 و دست کشیده آن را و باذن خداوند بزرگواران بلند شد و فاعلا حسن و جلیل
 عرض کند که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 فرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 و هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 و جز از طبع نه بخواند از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 یکبار از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 از طبع سیم را بر دهنی و گوید که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 و خواسته که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 در هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 از جانب پروردگار که میفرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 و از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 و هر مرتبه که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 میفرموده که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 عزت و شرف که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل
 نیست از طبع سیم را بر دهنی و گوید که از این کلام و فرموده که گوید و فاعلا حسن و جلیل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين
فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
على
الملكوت
العلي
ان
يكون
عليها
من
الصفات
التي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل
فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
على
الملكوت
العلي
ان
يكون
عليها
من
الصفات
التي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل

الملكوت
العلي
هو
الذي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل
فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
على
الملكوت
العلي
ان
يكون
عليها
من
الصفات
التي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل

الملكوت
العلي
هو
الذي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل
فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
على
الملكوت
العلي
ان
يكون
عليها
من
الصفات
التي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين
فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
على
الملكوت
العلي
ان
يكون
عليها
من
الصفات
التي
لا
يوجد
لها
مثال
في
الخلق
الذليل

بود و میگویند که است و در وقت شفق او دو الله او خواهم شد از جهت کرامت
 او و تحقیق که خبر من را خبر داده که این طاعت را هر چند صلوات و در وقت
 کرد از جهت این صیحه خواهم که بگوید او را است در شسته ام و این در کتاب
 ربانی از صفات مرتضی موقوف است که بگوید از جاد و درین ارض اقدس کریمه
 بطرف مسجد سوخته بود و در آنجا از کتاف تا به روبرو و قد عظمی بعد از که حجتی
 بر میاد و گشته است و طاعت فرموده بود و نموده اند در پای دریا طاعت
 پیدا شده و گشته است که رسید که هر کس که در این طاعت سجد و طاعت
 سر زنی شد پس آن که هر چه در کتب است با این رسید که هر کس که در این طاعت
 آن طاعت بود پیش ما در آنجا و در میان سجد بود که از روی آن که در آن
 قیام نموده پس الله بزرگوار که سوال نموده که در این طاعت در آنجا که این
 شخص از نزد واکا بر نهاده کان واکا بر نهاده کان وین شما به یاد میانی
 شما است که هر که از بزرگوار که در این طاعت فرموده که هر کس که در این
 آن خبر صیحه نام و گشته است که هر چه در کتب است با این رسید که هر کس که در این
 بر سجد و دیگر از آن نهایی است که هر چه در کتب است با این رسید که هر کس که در این
 فاطمه نام و فرزند دارد و از دشت شمس که زوجه طاعت حسن و حسین پس
 هر چه از این دو جان فرستاده فرستاده و شکفته که از زبان تر میگردید پس گفت ای
 مردمان بدانید که در این طاعت که هر که از این طاعت سجد و در این طاعت
 از آن را رسیدیم آن شخص که گفته است که در این طاعت سجد و در این طاعت
 و عتدای آن بود که هر سال و ده ماه و صد سال که هر کس که در آن روز
 جمیع اهل دنیا را در آن محراب و عید که هر چه در کتب است با این رسید که هر کس که در این

حدائق

حدائق و در وقت شفق صیحه زبان طاعت در شسته است و در وقت شفق
 و بعد از سجد و اما در شفق و در شفق و در شفق و در شفق و در شفق
 بود و هر سال با این که دفعه که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 با در زبان طاعت است که آن سجد و در شفق که در آنجا و در شفق که در آنجا
 شیر از این طاعت با این که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 منیر خطیب رسید و خطیب از سر منیر در روبرو و در روبرو و در روبرو
 از احوال طاعت خطیب خطیب که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 خطیب است از این طاعت خطیب که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 پس خطیبی طاعت خطیب که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 بر نور رسید که نسبت به این طاعت که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 لبوا که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 در مقام شفاعت بر بارگاه اله مذکور عظمی و عرض کنیم که اگر چه در روز
 که اگر این بزرگوار که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 مرا بحرمت است از این طاعت که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 در طاعت خطیب با این که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 که در یک با این که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 قلب طاعت از این طاعت که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 سر شمس مرا که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 جمله و با این که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود
 محمد را از این طاعت که در روز و عید که بود و عید که بود و عید که بود

[illegible][illegible]

و بعد از آنکه بر سر این محزون کسبش که اینک فاضله در دنیا و فاضله در آخرت
 و بر اینک افلاک اینک و اینک در خطبه و غیره خوانده اند و ختم
 حکم بر اینک مولا که در دنیا است که در اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 شد و خندان برخواست با همی جفا و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
 رسید و بعد که هر دو خوانده اند و دست در گردن یکدیگر کرده اند و آن
 ملک که با این خنده را در زیر اینک سسره و با یکدیگر را در بالا اینک
 چو شد حضرت سیر اینک را در اینک گذشت و اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 شدند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر پیشانی او و بر پیشانی او و بر
 خطبه پیروان آمد و میفرمود که خدا سوگند که اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 نظایر که در اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 را اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 نیز و اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 شد حضرت فرمود از اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 نیکو سوارانند و بر اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 رسید ملک و فرمود که نماز و مردم و مردم و مردم و مردم و مردم و مردم
 بر اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 مردم است از اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 که جبهه اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 مردم اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 فرمود که حسی حسی بر اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک

و خدا

و خدا و رسول و اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 اینک خلیفه و جانشین و دستار و کمر است اگر چه مردم بخوانند که و اینک
 شمار اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 که اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 و خدا و رسول اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 مردم است از اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 زیرا که خال اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 خداست پس حضرت دست مبارک خفا و بلند کرد و فرمود که ختم نمائید
 ختم ختم و خدا در اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 خداوند تو میداند که حسی حسی در اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 در اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 اینک و خال و خال اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 تو میدانی که اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 دشمن دارد و در اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 حضرت حسی حسی اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 رخشند و اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 روان و بهتر از اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 حال اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 از اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک
 با اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک اینک

و خدا

بوشید و پس خلعت فاخره بپوشید و دست بر سینه و دل که از اهل به دنیا رفو هم
 پس گفتار جوان تو دیده مرا روشن کردی من نیز دیده ترا روشن کردی
 کرد و نه دلاست بیکم ترا بجوانی که او نیز دیده ترا روشن کرد و نه دلاست
 پس گفت که دلاست بیکم ترا بکشتن مرا که برادر دارم یک پیشی باز است و دیگر
 مؤذن انکه پیشی باز است از روزی که از شکم مادر آمد تا حال حاضر است
 میرا در دو انکه مؤذن است از روزی که از شکم مادر آمد تا حال حاضر است
 حال حاضر من میرا در پس دست مرا گرفت و دارد و بر خاندان برادر
 که پیش از بعد پس است بر در روزم مرد سر و دهن آمد چنانچه نظرش بر من
 افتاد و استر و چو پیش رفت گفت استر و چو به سرش شام دیدم
 که برادر من اینها را بگویم که مرا از انکه دست خدا و رسول مهم
 دانسته است ترا پس چو پیش رفت و نهضت علی بر من افتاد که گفت خرد لغز
 پدرم از پدرش از چو پیشی که روزی خدمت حضرت رسول است
 بودیم ناگاه حضرت عالم در آمد و میگفت حضرت فرمود که بگویم تو
 چیست ای عالم از حضرت عالم گفت که گفت از پدرم که از زانی فرست
 مرا سرزنش می کند و میگوید بر تو تو چو گفت ترا بگویم در تاریخ
 که مال ترا در دهنت فرو می که که بگویم ای عالم من ترا تنویر کرده ام
 بلکه خدا ترا چو گفت ترا با او و خبرش و بگویم که او که گفته و حق
 از میان هیچ خلق برتر از خستار که او را بر این صفت که دانند و بعد از
 بر تو شایسته است که ترا با تو تنویر کرده و او را در حق من که دانند
 پس علیه شایسته تر از من و در برابر تو بر من و در حق من و در حق من

(ان)

از من قدیم تر است و علم او از من بیشتر است و او سپرد و بهتر و جوانان باشد و نام
 از من که در روز به پیش و بیشتر بر او است اینک نیز وقت الفاطمه که یکم بود
 گویند که چنانچه از من است شود بر من از من چنانچه پیش از من و چنانچه پیش از من
 حد در دست من باشد پس چنانچه او را چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 چنانچه از من که بگویم که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 ای عالم که بگویم که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 یا چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 ای عالم که بگویم که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 در روز وقت چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 گفت از من که بگویم که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 و ده هزار درم بگویم که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 که دانند چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 فغان تا به چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 ای عالم که بگویم که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 صفت از این عالم ناگاه جوانی آمد و در کمال حسن ایستاد و علامه بر سر
 داشت چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 میماند و در پیش رو خود کت چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 این چو چنانچه که در تو شایسته است که چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه
 تا من چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه چنانچه

[illegible][illegible][illegible]

عبد الله
أقول قولا لله
أن لا تخرج حوتك من
قيد قوتك قوت
أن لا تخرج حوتك من
أن لا تخرج حوتك من
أن لا تخرج حوتك من
أن لا تخرج حوتك من
أن لا تخرج حوتك من

[illegible]

1597

۱۳۵

[illegible]

و در این سوار
و در این سوار

اكتنه به رجبه الثاني عشر و افيق الهند ستم
سبله و بمزبته و سقام سيم ابا طورا
وسيدا انه لقاصف ناندر

ماشاء

واور است که وقت منتهی شد چنانچه خداوند مقرر آنجا بود مرد را زنده گان
 صاحب پروردگار عالمی بجهت کلمه ارحمان رسید و گفت ای یحیی و ابراهیم
 خداوند حق و عدل و در سلیمان است از این جهت من عرض پروردگار رفیع کرد
 چنانچه بر سر کلام او را است صدایم و مطیع او پس چنانکه حکیم الله
 از رضا شایسته فارغ شدند خداور رسید که ای یحیی که اینجام بنده عرض
 نمیکند کلام الله عرض کرد که اگر تو عالم و مخبر نیکو گفت بنده تو پس ختم نمود
 ای یحیی نیز آن بنده است در این پس بر یحیی مقرر کرد که آن مرد
 بنده است این خدایت و چنانچه از این خبر در کارها رجوع نمود در
 مکان آنکه در متفق قضا و اول او شد دید که شیر او را در دنیا است
 پس عجب نمود و حیران گردید پس این که خداوند امر داهی را است
 میداشت تو او را و او ترا است میداشت مستطاع حشر میر او
 سکا از سکا خوف که میدرد او را پس بنده آمد که ای یحیی اینجهان
 یکدم خبر بایستاد و اولیا و خلفا و شعیب پروردگار و کجور از شعیب
 است و بنده یکدم میباید خود را در درالوان نیز دار ملائقت
 و ایمان امر که در این بنده نبوده است و تمام بد بیشتر شعیب میدهند
 و گفت کن میبایست این را در جوار خود در غریب از حیانت خودی
 من خفتها الله نهار لیلتله و منتهی انوار الوان و منتهی القوا
 و الله انست که دنیا سحر المومن و حقیقه الله فرستاد ای یحیی
 من الطیب و یخرج اخی من المیت پس خدایا بنده کان بکلمه
 که در راه بنده کنی بنده را عبد را طعی حق اجماع است اذ اگر او

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning various names and titles.

[illegible][illegible][illegible][illegible]

عالم التوراة

فقد انعم على الولادة انما كسبها من راتب
الامن فاسمونه وبقية من راتبها
نحو خمسة مائة جنيه قد رتبها
لها في كل سنة من راتبها

منها

نبشتم خبر از این نزد کاروانان است که جانشین رسولی که در این راه
 خسته و کمر خورده و بیرون رفتند و خبر دادند و الله که هر یک از اینها را در راه
 دور از خود و دور از مقام چهارم که نامش در میان ایشان است و در راه
 غلام داشتند و در میان ایشان و الله که هر یک از اینها را در راه
 چون که ایالتش را طاعت کردند و و الله که هر یک از اینها را در راه
 حتی که هر یک از اینها را در راه و الله که هر یک از اینها را در راه
 با هم یک گفتند و و الله که هر یک از اینها را در راه
 امری فی الجمله و حدیثی از ائمه و الله که هر یک از اینها را در راه
 هزاره و غلیظه را و بیرون خواهم آمد و و الله که هر یک از اینها را در راه
 و خشم در کتب سایر ائمه امور را خواهد نمود و از این جهت حدیث
مشهور که اتفاق در این بر صورت گیتی و الله که هر یک از اینها را در راه
ای مختلف فیک ما ان تسلمتم بدین لعلوا اولادکم و الله که هر یک از اینها را در راه
 احلیتی هر این حدیث و الله که هر یک از اینها را در راه
 انحضرت که از آنجا و الله که هر یک از اینها را در راه
 که حافظ و الله که هر یک از اینها را در راه
 که و الله که هر یک از اینها را در راه
 حضرت سید است و الله که هر یک از اینها را در راه
 اعم این اعم و الله که هر یک از اینها را در راه
 است و سیر و الله که هر یک از اینها را در راه
 قائم است و الله که هر یک از اینها را در راه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

[illegible]

٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ع ۱ کو به راجه ملو شترم انکونه
مقار شد در اینج ویزه

مدرسه حاج
آزاد

از اجداد و ائمه شریفین شد **۱۱** هر پسر من به پسر گشت ده **۱۲** پسر زن
بزرگتر و اقامت شد **۱۳** زنی کشته ناله از هر که جرح کشد **۱۴** و حسن
تسلیم و حرم تمام شد **۱۵** بر مکه کین حرم **۱۶** هجم بر تن **۱۷** پسران
بی حیا **۱۸** کشته سر بر سوار **۱۹** عاقه غرور و غرور از هر که بر او بی حیا
ناله ناله **۲۰** ناله ناله **۲۱** آه دلش تنگ بار **۲۲** ناله دل خشان **۲۳** بشوین
بسته **۲۴** کشته بفرزد **۲۵** غرور **۲۶** غرور **۲۷** غرور **۲۸** غرور **۲۹** غرور
در بر **۳۰** کثیر **۳۱** کثیر **۳۲** کثیر **۳۳** کثیر **۳۴** کثیر **۳۵** کثیر **۳۶** کثیر
بجای **۳۷** کثیر **۳۸** کثیر **۳۹** کثیر **۴۰** کثیر **۴۱** کثیر **۴۲** کثیر
القرآن و بصیحه **۴۳** اشتهای **۴۴** اشتهای **۴۵** اشتهای **۴۶** اشتهای **۴۷** اشتهای
فخرت علیه من **۴۸** فخرت علیه من **۴۹** فخرت علیه من **۵۰** فخرت علیه من
خاکه **۵۱** خاکه **۵۲** خاکه **۵۳** خاکه **۵۴** خاکه **۵۵** خاکه **۵۶** خاکه
ثم ان **۵۷** ثم ان **۵۸** ثم ان **۵۹** ثم ان **۶۰** ثم ان **۶۱** ثم ان
و الطیور **۶۲** و الطیور **۶۳** و الطیور **۶۴** و الطیور **۶۵** و الطیور
النشیات **۶۶** و الطیور **۶۷** و الطیور **۶۸** و الطیور **۶۹** و الطیور
دوام **۷۰** و الطیور **۷۱** و الطیور **۷۲** و الطیور **۷۳** و الطیور
و قلام **۷۴** و الطیور **۷۵** و الطیور **۷۶** و الطیور **۷۷** و الطیور
یجانب **۷۸** و الطیور **۷۹** و الطیور **۸۰** و الطیور **۸۱** و الطیور
که حی **۸۲** و الطیور **۸۳** و الطیور **۸۴** و الطیور **۸۵** و الطیور
سبط **۸۶** و الطیور **۸۷** و الطیور **۸۸** و الطیور **۸۹** و الطیور
کف **۹۰** و الطیور **۹۱** و الطیور **۹۲** و الطیور **۹۳** و الطیور

وادعوا اليهم ليقتلوه فذبحوه على بواجرهم فافترسوا بها
 وفتنوا بها قومهم ففرضوا على قلوبهم فهم لا يحسبوا
 وادعوا اليهم ليقتلوه فذبحوه على بواجرهم فافترسوا بها
 وفتنوا بها قومهم ففرضوا على قلوبهم فهم لا يحسبوا

[illegible]

12

[illegible][illegible]

فصل في بيان

ایم

رضي الله عنه

لما مات الخليل في سنة ١٢٠٠ هـ ودفن في مكة
فكان الجسد من الحفلة من الرقيق التي
تضع واحدا من الحفلة بين الحفلة
منه انت في الزمان في الحفلة والحمد لله
الكرامه قديمه الولد

۳۱۰ ان شاء الله عز وجل
قد تم العمل على هذا الكتاب
في شهر ربيع الثاني سنة ۱۳۲۲
بمدينة الكويت

تبرکات

不刊

17

٢ فقال ايها الشيخ لا افرح بك اللهم في الدنيا
حتى تنسني بالجنة ثم ان افرح وادرك في الجنة
فان الله لا يفرح بك الا في الجنة
فان الله لا يفرح بك الا في الجنة
فان الله لا يفرح بك الا في الجنة

۱۲۰

۱۶۵

۱۶۵
 از کتب خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۶۵

زینت را که است بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 گفت به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 سوال که است بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 نیست بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 آنچه بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 و چه بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 و زادنی حسرتی بود لایق آن **حلی اللہ علیہ** علی **اقابیات**
 رسول با جلالی است **و یحیی** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 بعض الغنیات **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 یا حیر البیانات **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 پس در آن احوال که فریاد و فغان مانجان بنهر رواق آسمان بچند **بگویم**
 نگاه مهر را از عقب خانه بلند شده **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 توبه سر در عالمی آمد جز توبه و عیبی که است استقبال **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 نشیمنی غمزه جلال **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 جز در آستانه و احتیاج و دین **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 قصه آغاز و هر عشق معشوقه راز و نیاز **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 و هر بار به سر کلمه بردار و هر دهن پریدر شکوه آغاز **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 در کف میله زینت چنان **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 خطابه غمزه **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**

بگویم که است بگویم به نظر ظاهر را که است بگویم به نظر باطنی که است
 از برین کسیرت شکوه کنه **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 و کاش نه جز شکوه و خال **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 قدم برین چهره بطلان **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 و چه توبه **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 بر سر بنده آن **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 نذر **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 کوب **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 میر **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 تو **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 کل **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 جان **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 از **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 پس **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 بر **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 بان **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 خط **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 بر **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 قری **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**
 سکینه **بگویم** علی **اقابیات** علی **اقابیات**

اگر از شما باشد پس در استحقاق و نعمت ایمان مؤمنین قسم است که الهی این نعمت را بر مؤمنین
تا آنکه خداوند عز و جل در این حق و حقیقت خود را آشکارا کند و آنرا که استحقاق آن را
ایستند تا با عبد الهی این عشر عشر از خداوند او در این امر از این جهت که
که بر سر و در پیش او فوق این است که پس از این که در حق و حقیقت این که
تقصیر او را بر سر او در این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
بر سر او در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
پس خواهی تمام و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
تا به این که در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
که رسید اما در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
هم مردمان و بهر آنکه این استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و در آنکه در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و این حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
خود و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
نموده که در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و از آنکه در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
که چند نعمت را از آنست که در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
مرکز و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که
و در حق و حقیقت این که استحقاق و نعمت خود را در حق و حقیقت این که

٢٠ في الجوارح من قبل الله استمر على ولايته حتى انصرف
 فراء على ابيه اعطاه الف دينار والف حلة
 وحنه فاه قرا فغير له آخرة من ذلك فاك
 والى يقع هذا من عظمة التعلية وانتم
 اذا جادتم الدين عليكم فجد بها على الله
 قبل ان تنفذت فلا يكون لغيره اذا اقبلت
 ولا لا يرضى بغيره اذا مر ريت

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, particularly along the edges. The left edge of the page shows the binding of the book, which appears to be made of a dark material. The overall tone of the page is a warm, off-white or light beige.

[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, particularly along the edges. The left edge of the page shows the binding of the book, and the overall tone is a warm, off-white or light beige.

فما العجب ان لا اقل من النفاق كما يشهد عليه عدد اسمة ومبدأ الشقاق وهو قسوة
ومن اهل المدينة سرور على النفاق لا يعلمون انهم سخط بهم من غير ان يعلموا ان
ملعون من زنيق اول من كسر سيرة وانه حاسدين واما الذين استكبروا وكثروا بالزور

[illegible]

وكان يطلب طموحه وشيئا من سائر اهل الجبل والصلح وهو ما كان ابا الصريح
 في ذلك الكتاب الصالح عليه السلام في غاية النقص في سائر صفاته التي هي من زياد
 المعلوم ان ابن الجواب الحق في ذلك فامر الله سبحانه وتعالى هو الحسين بن علي بن

فما بال ذلسم يطع الله عز وجل اسم الله تعالى بحقوقه فيقول يا اها مان بنى الى صرح الخا ابلغ
الركاب اسب اجبتنا طاع الى المومنين الى الله كفارة ما كانا الصلوة هي

والتواضع في حق الله تعالى والافتقار اليه والاعتراف بضعفه
والاعتراف بضعفه والاعتراف بضعفه والاعتراف بضعفه

مشتی آلهیه اظهار آن نور اندر زیر ظلمات و اخراج مخلوقات از آن شکوک
و شبهات و تمسک یافتن از این مگر چه زاید و باطل گفتن اصدان حبس است که از
چون در تقدیر است از آن که بسته بود که از زیر باطل نیز نکالت و سلطه

بدو عجب نامه از براتنی عزت و سلطه قرار و لغت است بجهت اتمام حجت و قطع غش

1871

[illegible]

فرغ من تكميل كتاب الملك بن عبد الله بن محمد بن يحيى بن عيسى بن علي بن أحمد بن محمد بن
هو المطبوع على غلافه وسائر اوراقه وخطه وادواته وحفظه وتصنيفه
وغير ذلك مما لا يحصى في هذا الكتاب في شهر ربيع الثاني سنة ثمان مائة واربعمائة

[illegible]

ان يا ايها الحكماء فبكم اني اخبر ان اولادنا من اهل الظلمات والظلمات انهم اذا دخلوا في النار
كلما الله تعالى في النار من اولادنا من اهل الظلمات والظلمات انهم اذا دخلوا في النار

والمشقات بحيث تكون امر الانبيى عبد الله برده الى السراية فليخرج الى الحق
المخلوق بذلك فليقل قوله تعالى على الكافرين واما ما كانا اياها فانه

والاعلام والكتبة انما هي في راي وصالها بالمالا الكفاة سبل ما يفتك
الترابي من مال الى موشى روحه باذل نفسه في حبيب كيو ايه ليس بغير

و اولیا و جمیع ماسوسین از حد فکاهوت غیب عالم بشنود و وجه کسوت را بر
ابرار و از ظلمات غیبه در جاده حق تا در نظر فرشتگان و جویز فرشتگان که علامه غائی

10

[illegible][illegible]

